

www.ketab.ir

مجموعه کارآگاه کوسکه کیندانیچی. کتاب دوم

بیشی یوکومیزو

مرگ در جزیره گوکومون

محمد عباس آبادی



سرشناسه: یوکومیزو، سیشی، Yokomizo, Seishi ۱۹۰۲-۱۹۸۱ م.، ۱۹۰۲-۱۹۸۱
عنوان و نام پدیدآور: مرگ در جزیره‌ی گوکومون/سیشی یوکومیزو؛ محمد عباس آبادی.
مشخصات نشر: تهران: کتابسرای تندیس، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری: ۳۰۴ ص.؛ نقشه.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۸۲-۸۹۸-۰

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Gokumontō, 2022.

موضوع: داستان‌های ژاپنی -- قرن ۲۰ م. Japanese fiction -- 20th century.

شناسه افزوده: عباس آبادی، محمد، ۱۳۶۸-، مترجم

رده بندی کنگره: PL۸۴۲

رده بندی دیویی: ۸۹۵/۶۳۴۴

شماره کتابشناسی ملی: ۹۶۴۶۱۸۲

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیا

www.ketab.ir



مرگ در جزیره‌ی گوکومون

نویسنده: سیشی یوکومیزو

مترجم: محمد عباس آبادی

طراح گرافیک: افسانه مسکوگر

چاپ اول: تابستان ۱۴۰۳

شمارگان: ۵۰۰

چاپ: غزال

صحافی: کیمیا

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۸۲-۸۹۸-۰

قیمت: ۳۰۰۰۰۰ تومان

دفتر: تهران، خیابان ولی عصر، رسیده به خیابان استاد مطهری، خیابان حسینی‌راد، پلاک ۱۰ واحد ۲

کتابفروشی: تهران، خیابان ولی عصر (عج)، رسیده به خیابان استاد مطهری، شماره ۱۹۷۷

www.tandispub.com

تلفن: ۰۲۱۸۸۸۹۲۹۱۷ - ۰۲۱۸۸۹۱۳۸۷۹

تمام حقوق محفوظ است. هیچ بخشی از این کتاب، بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی، از جمله، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا نیست. این اثر تحت پوشش قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.



شخصیت‌های جزیره ی گوکومون^۱

کارآگاه‌ها

کوسکه کیندائیچی^۲: کارآگاه خصوصی که تازه از جنگ برگشته است.
بازرس ایسوکاوا^۳: کارآگاه اداره ی پلیس استان، دوست قدیمی کوسکه کیندائیچی.

خانواده ی اصلی کیتو^۴

چیماتا^۵: نوه ی کائمون^۶ و پسر یوساماتسو^۷، وارث خانواده ی کیتو، کشته شده در جنگ، دوست کوسکه کیندائیچی.
کائمون: سرپرست خانواده ی کیتو که تازگی فوت کرده، قدرتمندترین رئیس ماهیگیران جزیره.

یوساماتسو: پدر چیماتا و پسر کائمون؛ مجنون، مخمور در خانه، اغلب به او «دیوانه» می‌گویند.

تسوکيو^۸: خواهر ناتنی چیماتا، دختر بزرگ یوساماتسو.

یوکیه^۹: خواهر ناتنی چیماتا، دختر وسطی یوساماتسو.

هاناکو^{۱۰}: خواهر ناتنی چیماتا، دختر کوچک یوساماتسو.

سانائه^{۱۱}: دخترعموی چیماتا، خواهر کوچک‌تر هیتوشی^{۱۲}، امور خانه ی خانواده ی کیتو را اداره می‌کند.

1. Gokumon
2. Kosuke Kindaichi
3. Isokawa
4. Kito
5. Chimata
6. Kaemon
7. Yosamatsu
8. Tsukiyo
9. Yukie
10. Hanako
11. Sanae
12. Hitoshi

هیتوشی: پسرعموی چیماتا، برادر بزرگ‌تر سانائه، که از جنگ برنگشته است.
اوکاتسو^۱: معشوقه‌ی سابق کائمون، با خانواده زندگی می‌کند.
سایو^۲: بازیگر سابق، همسر دوم یوساماتسو که فوت کرده است.

خانواده‌ی فرعی کیتو
گیچی^۳: سرپرست خانواده‌ی فرعی، دومین رئیس قدرتمند ماهیگیران جزیره.
اوشیهو^۴: همسر دوم گیچی.
شوزو اوکای^۵: مرد جوان خوش قیافه، سرباز سابق.

سایر ساکنان
ریونین^۶: راهب اعظم معبد سنکوچی.
ریوتاکو^۸: راهب کارآموز در معبد سنکوچی.
تاکیزو^۹: شیوتسکوری^{۱۰} (ناظر جزر و مد).
ماکیهی آراکی^{۱۱}: بهیار.
کوآن موراسه^{۱۲}: دکتر.
گروهیان شیمیزو^{۱۳}: مأمور پلیس جزیره‌ی گوکومون.
سیکو^{۱۴}: آرایشگر.

کارآگاهان و اهالی مختلف جزیره

پسوند‌های سان (san) و چان (chan) که بعد از اسامی آمده‌اند تقریباً معادل آقا/خانم (سان) و جان (چان) در زبان فارسی هستند. پسوند ساما (sama) هم برای خطاب در بالاترین درجه‌ی احترام به کار می‌رود.^{۱۵}

1. Okatsu
2. Sayo
3. Gihei
4. Oshiho
5. Shozo Ukai
6. Ryonen
7. Senkoji
8. Ryotaku
9. Takezo
10. Shiotsukuri
11. Makihei Araki
12. Koan Murase
13. Shimizu
14. Seiko

مقدمه

کوسکه کیندائیچی به جزیره ی گوکومون می رسد
در فاصله ی بیست و هفت کیلومتری جنوب کاساوکا^۱، دقیقاً در مرز بین
استان های اوکایاما^۲، هیروشیما^۳ و کاگاوا^۴، جزیره ی خیلی کوچکی وسط دریای
داخلی ستو^۵ قرار دارد. نام این جزیره که محیط آن هشت کیلومتر است،
گوکومون تو^۶ است. به معنای جزیره ی دروازه ی جهنم.
در طول سال ها شاید نام و نامی درباری این که چطور به این اسم معروف
شده دهان به دهان گشته است. همین ریشه شان این است که در اصل اسم درستش
کیتامون تو^۷ یا جزیره ی دروازه ی شمال بوده است. شواهد تاریخی اش به شرح زیر
است...

دریای داخلی ستو به مدت هزار سال به دزدان دریایی اش معروف بوده
که اولین رهبرشان سومیتومو فوجیوارای^۸ بدنام بوده است. آن زمان، کشتی های
بازرگانی بخش های غیر جزیره ای آسیا که از طریق تنگه ی کانمون^۹، جداکننده ی
جزیره ی جنوبی کیوشو^{۱۰} و جزیره ی اصلی هونشو^{۱۱}، وارد نواحی مرکزی ژاپن

1. Kasaoka
2. Okayama
3. Hiroshima
4. Kagawa
5. Seto Inland Sea
6. Gokumon-to
7. Kitamon-to
8. Sumitomo Fujiwara
9. Kanmon
10. Kyushu
11. Honshu

می شدند، دائماً مجبور می شدند با دزدان دریایی بی باک دریای داخلی ستو دست و پنجه نرم کنند. قدرت دزدان دریایی در طول قرن ها دستخوش پستی و بلندی هایی بوده، اما از دوره ی نارا^۱ یا قرن هشتم وجود داشته اند. تا اوایل دوره ی ادو^۲ یا قرن هفدهم، سنت دزدی دریایی نسل به نسل منتقل شد. در فصل معروفی از تاریخ ژاپن، دوره ی یوشینو^۳، این دزدان دریایی ستو قدرت زیادی گرفتند و در درگیری های شصت ساله ی بین سلسله های شمالی و جنوبی در قرن چهاردهم نقش مهمی ایفا کردند.

به خصوص یک گروه از دزدان دریایی موسوم به ای یو^۴ در اطراف جزایر ستو از خط ساحلی ای یو تا هوئیچی نادا^۵ و بینگونادا^۶ مستقر بودند. از آن جایی که جزیره ی گوکومون فعلی پایگاه شمالی آن ها بود، گفته می شود آن ها بوده اند که اسمش را کیتامون یا دروازه ی شمالی گذاشته اند. و به مرور زمان این اسم به گوکومون یا دروازه ی جهنم تبدیل کرد.

اما فرضیه ی دیگری هم هست به براساس حقایق تاریخی نیست. طبق شایعه، در اوایل دوره ی ادو، مرد غول پیکری به نام گوئمون^۷، با دو متر قد، در این جزیره زندگی می کرده است. این شایعه در سراسر ژاپن پخش شد و جزیره ای که او در آن دیده شده بود جزیره ی گوئمون نام گرفت، اسمی که در نهایت به جزیره ی گوکومون تکامل یافت.

من نتوانسته ام اثبات کنم که کدام یک از این داستان ها - کیتامون یا گوئمون - صحت دارد، اما اکثراً در مورد این که چگونه دستکاری اسم آن به اسم بدشگون دروازه ی جهنم رخ داده است، توافق نظر دارند. ماجر از این قرار است...

در طول دوره ی ادو، از قرن هفدهم تا نوزدهم، ارباب فئودال منطقه ی

1. Nara

2. Edo

3. Yoshino

4. Iyo

5. Hiuchi-nada

6. Bingo-nada

7. Goemon

چوگوکوی^۱ ژاپن بر آن جزیره حکمرانی می‌کرده است. جزیره‌ی دورافتاده‌ای از جنس گرانیت، پراز درختان کاج قرمز بود و تنها تعداد انگشت‌شماری ماهیگیر در آن سکونت داشتند که از نوادگان دزدان دریایی گذشته بودند. ارباب فئودال تصمیم گرفت جزیره را به تبعیدگاه تبدیل کند. از آن زمان به بعد، تا سال‌های سال، همه‌ی مجرمان منطقه‌ی او که حکم اعدامشان تخفیف داده شده بود، در این جزیره زندانی می‌شدند، و جزیره به لقب بدیمن گوکومون معروف شد که می‌توان آن را دروازه‌ی زندان و همین‌طور دروازه‌ی جهنم خواند.

به این ترتیب در طول آن تقریباً سیصد سال^۲ دوره‌ی ادو، چند زندانی بخت برگشته به جزیره‌ی گوکومون تبعید شده بودند؟ آیا کسانی بینشان بودند که بالاخره عفو شده باشند و اجازه پیدا کرده باشند به شهر زادگاه خودشان برگردند؟ بدون شک خیلی‌ها عمرشان را در این جا در تبعید به سر برده‌اند و مرده‌اند و در جزیره دفن شده‌اند. تعداد زیادی از این‌ها با خانواده‌ی ماهیگیرها که نوادگان دزدان دریایی‌ای یو بودند ازدواج کرده و دودمان جدیدی تشکیل داده بودند. تعدادی هم بودند که با دختران ماهیگیرها بچه‌دار شده و بعد از عفویشان از جزیره رفته و بچه‌های خود را رها کرده بودند.

در دوره‌ی میجی^۲ در اواخر قرن نوزدهم، دیگر از نام این جزیره به عنوان مجازات استفاده نمی‌شد، اما کسانی که از قبل در این جزیره زندگی می‌کردند بی‌اندازه کوتاه فکر بودند و ذهن بسته‌ای داشتند. به ندرت قبول می‌کردند با کسی از جایی دیگر ازدواج کنند. از این رو تک‌تک ۳۰۰ خانوار جزیره‌ی گوکومون و (کمی) بیش از ۱۰۰۰ ساکنشان، هم خون دزد دریایی در رگ‌هایش جریان داشت و هم خون زندانی.

مردی به نام ک. که زمانی در یکی از جزایر مجاور معلم بود، راجع به روند دشواری برای تعریف کرد که در صورت ارتکاب جرم در هریک از این جزایر داخلی ستو باید طی می‌شد.

1. Chugoku

2. Meiji

«جزیره‌ای که من توش کار می‌کردم جمعیتش حدود هزار نفر بود. دوسه نسل، در بدترین حالت، پنج شیش نسله که بین خودشون ازدواج می‌کنن. برای همین کل جزیره مثل یه خانواده‌ی گسترده‌ی بزرگه. یه مأمور پلیس از بخش دیگه‌ای از کشور چه قدرتی می‌تونه توی همچین جایی داشته باشه؟ اگه جرمی رخ بده، کل جزیره با هم متحد می‌شن و هیچ کاری از دست پلیس برنمی‌آد. اگه اختلافی بین اهالی جزیره پیش بیاد، مثلاً یه نفر شکایت کنه که چیزی ازش گم شده یا پولی ازش دزدیده شده و پلیس برای تحقیقات احضار بشه، بی‌بربرگرد به محض این‌که مظنونی رو گیر بیارن، طرفین بلافاصله خودشون با هم به توافق می‌رسن. و داستان به کلی تغییر می‌کنه: «نه بابا، اصلاً دزدیده نشده! پاک یادم رفته بود که گذاشته بودمش ته یه کشو». این از چند لحاظ زندگی رو آسون می‌کنه، ولی از لحاظ‌های دیگه... پلی آزاردهنده‌ست.»

اگر جزایر عادی مثل یه داخلی این‌طور بودند، پس چطور ممکن بود جایی غیرعادی مثل جزیره‌ی گوکومون هم با نوادگان دزدان دریایی و زندانیانش این‌طور نباشد؟ مردمش قبلاً توسط شکارچی‌ها و جزایر اطراف طرد شده بودند و دشمنی‌شان با هر بیگانه‌ای به طرز عجیبی شدید بود. اگر جرمی در جزیره‌ی گوکومون رخ می‌داد، فقط می‌توان تصور کرد که دارودسته‌ی پلیس چقدر مستأصل می‌شدند.

و بعد جرمی رخ داد... چه جرم هولناکی هم بود، اتفاقی مثل کابوسی مخوف، عجیب و غریب و مرموز، یک مورد قتل زنجیره‌ای که با حساب و کتاب برنامه‌ریزی شده بود و واقعاً درخور جایی به نام دروازه‌ی جهنم بود. قتل‌های زنجیره‌ای بسیار عجیب و به ظاهر غیرممکنی بود.

ضمناً شایان ذکر است که جزیره‌ی گوکومون جزیره‌ی دورافتاده‌ای وسط اقیانوس خالی پهناوری نیست. در دریای داخلی ستوی ژاپن واقع شده است. با این‌که فاصله‌ی نسبتاً زیادی با بقیه‌ی جزایر دارد، دارای برق است و اداره‌ی پست مخصوص خودش را دارد. یک فرابر روزانه هم دارد که در سرزمین اصلی به کاسائو کرفت و آمد می‌کند.

اواسط سپتامبر ۱۹۴۶ بود، حدود یک سال بعد از پایان جنگ جهانی دوم. یک فرابر سی و پنج تنی به نام اردهای سفید تازه از بندر کونوشیما^۱ در کاسائوکا به سمت جزایر حرکت کرده بود. پر از مسافر بود و جای سوزن انداختن نداشت. نصفشان در آن زمان از شهروندان مرفه بودند و داشتند برای یک شام ماهی مخصوص از سرزمین اصلی به شیرایشی^۲ سفر می کردند. نصف دیگر مسافرها اهالی جزیره بودند که برای تهیهی ملزومات به سرزمین اصلی رفته بودند. بیشترشان ماهیگیرها یا همسرانشان بودند. همه ی جزایر واقع در دریای داخلی ستو از ماهی فراوان برخوردار بودند، اما با کمبود شدید زمین مناسب برای کشت برنج مواجه بودند، به همین دلیل ساکنان عادت داشتند به سرزمین اصلی ماهی ببرند تا با برنج معاوضه کنند.

کشتی با تشک های تاتامی کثیف و کهنه اش پر از این افراد و باروبنه شان بود. بوی عرق و ماهی و دود و بنزین و دود آگروز- هریک از این بوها خود به تنهایی ناخوشایند بود، اما وقتی با یکدیگر ترکیب می شد، کافی بود تا هر کسی را به استفراغ کردن بیندازد. ولی این ماهیگیران کشاورزان هم روحیه شان قوی بود و هم معده شان. بدون هیچ دغدغه ای نشسته بودند و با صدای گوشخراشی حرف می زدند و می خندیدند و کلاً خوش می گذرانند.

مسافری با ظاهر عجیب در سمت دیگر قسمت عقب کشتی بود. مرد دامن ها کامای^۳ سنتی سرژه پوشیده بود. کلاه نمادی مچاله ی بی شکلی بر سر گذاشته بود. این روزها حتی کشاورزان روستایی هم در خانه لباس غربی می پوشیدند، یا حداقل چیزی مشابه لباس غربی. همه وقتی به سفر می رفتند، مطمئناً لباس مدل غربی می پوشیدند. در این لحظه، فقط یک مرد دیگر در کشتی بود که لباس ژاپنی سنتی به تن داشت که راهب بودایی بود. در آن دوران، اصرار بر پوشیدن لباس ژاپنی سنتی لجاجت خاصی می طلبید، اما این مسافر لجوج به نظر نمی رسید. چهره ای خیلی معمولی داشت. لاغر اندام بود و روی هم رفته ظاهرش متمایز نبود.

1. Konoshima

2. Shiraishi

3. Hakama

رنگ پوستش تیرگی مخصوص جنوبی های ژاپن را داشت، اما باعث نشده بود قوی یا خشن به نظر برسد. حدوداً سی و پنج ساله نشان می داد.

ظاهراً بی توجه به هیاهوی اطرافش، به پنجره تکیه داده و با بی اعتنائی به اقیانوس زل زده بود. دریای داخلی ستورنگ سبز زمردی تیره ای داشت و جزایر خوش منظره ای در جای جای آن پراکنده شده بود، اما به نظر می رسید مرد تحت تأثیر چنین منظره ی زیبایی قرار نگرفته است. در واقع بیش از هر چیزی خواب آلود نشان می داد.

همین طور که فرابر از کاسائوکا به سمت جزیره ی شیرائیشی حرکت می کرد و بعد راهش را به سمت جزیره ی کیتاگی^۱ ادامه می داد، مسافران زیادی پیاده شدند، اما تعداد کمی سوار شدند. سپس بالاخره سه ساعت پس از ترک بندر کونوشیما، درست یک بعد از توقف در جزیره ی مانابه^۲، فقط سه مسافر در فضای داخلی فرابر که تا پیش از این مملو از صداهای ناهنجار بود، باقی ماندند.

در این موقع اتفاقی افتاد که حالت چهره ی مرد خواب آلود را تغییر داد.

«اِه، سلام پدر روحانی، متوجه حضورتون نشده بودم. نمی دونستم توی معبد سنکوچی نیستین! از کجا اومدین؟»

مرد خواب آلود با شنیدن این صدا ناگهان کاملاً خواب از سرش پرید. رویش را که برگرداند، دید شخصی که صحبت کرده مردی با ظاهر ماهیگیرها و حدوداً چهل و پنج ساله است. لباس هایی به تن داشت که به نظر می رسید لباس های نظامی دست دوم خاکی رنگ باشند. اما این شخص نبود که توجه مرد را جلب کرده بود؛ مردی بود که پدر روحانی معبد سنکوچی خطاب شده بود.

راهب حدوداً شصت ساله نشان می داد. خب، شاید هم نزدیک به هفتاد ساله - اما بلندقد و قوی هیکل بود و از این رو ظاهر مردی خیلی جوان تر در بهترین سال های زندگی اش را پیدا کرده بود. چشم ها، بینی و دهانش، همه ی اجزای صورت بزرگش به گونه ای بود که ظاهرش را با بهت تر می کرد. چشمان درشت و

1. Kitagi

2. Manabe

درخشنده‌اش مملو از گرما بود، اما در عین حال حالت نافذی داشتند که لرزی بر اندام آدم می‌انداخت. روی ردای سفیدش پالتو مسافرتی روپوش ماندی پوشیده بود و باشلق ساده‌ای دور صورت گردش بود.

دور چشمان راهب بالبخند ملیحی چین افتاد.

«سلام، تاکزو، نمی‌دونستم تو هم توی این کشتی هستی.»

با آرامش حرف می‌زد.

«بگذریم، از کجا اومدین؟»

این دومین باری بود که تاکزو این سؤال را می‌پرسید.

راهب گفت: «رفتم کورهٔ ناقوس معبد مون رو بیارم.»

«ناقوس معبد؟ آها، همون که موقع جنگ مصادره شده بود. هنوز سالمه؟»

«بله، از قرار معلوم هیچ وقت ذوبش نکردن. از جنگ جون سالم به درد برده.»

«اون وقت شما نفید که بهاریدش... ولی الان کجاست؟»

«ها.ها. من شاید قوی به نظر نیام ولی هیچ وقت نمی‌تونم خودم تنهایی ناقوس

رو برگردونم. فقط رفتم کاغذبازی هاش رو انجام بدم. باید چند تا از جوون‌های

جزیره رو بفرستم بیارنش.»

«که این طور. من حاضرم کمک کنم. به هر حال باید برگردوندنش تبریک

می‌گم.»

راهب بالبخند گفت: «بله، داره برمی‌گرده به خونه‌ی اصلی اش.»

تاکزو کمی نزدیک‌تر شد.

«وقتی از برگشتن به خونه‌ی اصلی حرف زدین، یادم افتاد که قاره هیتوشی سان

به زودی برگرده خونه.»

«هیتوشی سان؟»

راهب به تاکزو چشم دوخت.

«تو از کجا می‌دونی؟ خبری از هنگش شده؟»

«نه، از ارتش خبری نشده. خب، یعنی مستقیماً نه. اتفاقی به نفر رو دیدم

که اونم توی همون هنگ اون بوده... کی بود؟ پریروز، یا شاید هم سه روز پیش. یه مردی غیرمنتظره اومد توی جزیره، گفت هیتوشی سان بهش سپرده که به خانواده‌اش خبر بده از جنگ جون سالم به در برده. خبر بده که زخمی نشده و به زودی با کشتی بعدی، یا شاید هم کشتی بعد از بعدی می‌آد خونه. سانائو سان از شنیدن این خبر خیلی ذوق کرد. واسه اون مسافر غذا درست کرد و با چند تا هدیه فرستادش.»

«همم. پس یعنی دوباره رفت؟»

«بله، یه شب بیشتر نمودند. با دست پر رفت... حالا به نظر شما معنی‌اش اینه که چیماتاسان هم زنده‌ست؟»
 راهب چشمانش را بست.

«درسته. آگه هم می‌اعضای خانواده‌ی اصلی صحیح و سالم، پس مشکلی پیش نمی‌آد.»

لحنش خیلی احساساتی بود.
 در این موقع مرد ها کاما به تن و کلاه مملو به او نزدیک شد.
 «ببخشید، یه سؤالی داشتم. شما ریون من را می‌دانید؟ اهل جزیره‌ی گوکومون نیستید؟»

راهب تند چشمانش را باز کرد و به چهره‌ی مرد زل زد.

«چرا، من ریونم. شما؟»

مرد چمدانش را باز کرد و پاکتی درآورد. مهر و مومش را شکست، کاغذ تاشده‌ای از آن درآورد و به راهب داد. به نظر می‌رسید برگه‌ی کنده‌شده‌ای از یک دفتر باشد. راهب تعجب کرد.

با صدای بلند خواند: «حامل نامه، کوسکه کیندائیچی...» ولی بعد مکث کرد و به چهره‌ی مرد نگاه کرد.

«این که دستخط چیماتاسانه!»

مردی که ها کامای سرزه به تن داشت با اشتیاق سر تکان داد.

«و شما کوسکه کیندائیچی هستین؟»

مرد دوباره سر تکان داد.

«این نامه خطاب به من و دهیار و دکترو. اجازه هست بازش کنم؟»

«بفرمایید.»

راهب تای کاغذ را باز کرد و نوشته‌های کمرنگ مداد را خواند. بعد از خواندن نامه، دوباره کاغذ را تا کرد.

«پاکت رو بهم بدید. می‌ذارمش یه جای امن.»

کاغذ کنده شده را دوباره داخل پاکتی گذاشت که کوسکه کیندائیچی به او داده بود و بعد آن را گذاشت داخل کیف پول بزرگی که از جیب سینه‌اش درآورد. سپس سرتاپای غریبه را ورنانداز کرد.

«حالا معنی این نامه دقیقاً چیه؟ معنیش اینه که شما یه جای خوب و آروم برای استراحت نیاز دارید؟ و جزیره‌ی گوکومون بهترین جاست؟ چیماتا سان مراقبت از شما رو به من و دهیار آراکی و و دکترو مورا سه سپرده؟»

غریبه با سر تأیید کرد.

«امیدارم زیاد باعث زحمتتون نشه. به مقدار برنج با خودم آورده‌م، ولی-»

«نه، نه. اصلاً از این بابت نگران نباشید. من مالای جزیره هرچقدر هم فقیر باشم، همیشه می‌تونیم به اندازه‌ی کافی برای سیر کردن یکم یه نفر دیگه غذا پیدا کنیم. ضمناً آگه یه مأموریت کاری در رابطه با وارث خانواده‌ی اصلی جزیره دارید، حتماً همه با مهربونی باهاتون رفتار می‌کنن. از اقامتون لذت ببرید... فقط یه مسئله‌ای هست، کیندائیچی سان.»

«چه مسئله‌ای؟»

«اتفاقی که برای سرپرست خانواده افتاده... منظورم چیماتا کیتوئه. چرا هنوز بزرگشته خونه؟»

غریبه کمی به لکنت افتاده بود.

«ک-کیتو سان...»

تاکزو از این فرصت برای پریدن وسط حرفشان استفاده کرد.

«نگید که توی جنگ مرده!»

«خب، نه دقیقاً. توی جنگ نمرد. بعد از تموم شدن جنگ، اون - خب، اون - امسال هنوز زنده بود. توی کشتی‌ای که داشت ما سربازها رو برمی‌گردوند ژاپن این اتفاق افتاد...»

«توی کشتی فوت کرد؟»

غریبه سرتکان داد.

«خبر مرگش به صورت رسمی اعلام می‌شه، ولی من به درخواست کیتوسان اومدم این‌جا که به همه اطلاع بدم.»

تاکزو هر دو دستش را روی سرش گذاشت و با ناراحتی و با صدای بلند گفت: «چه بدشانسی‌ای!»

هر سه مرد ساکت شدند و به دوردست زل زدند. راهب اولین کسی بود که سکوت را شکست.

با انزجار گفت: «مطمئناً مرگ یکی از اعضای خانواده‌ی اصلی به نفع خانواده‌ی فرعی!»

موتورهای ازدهای سفید همچنان سر صدای یکنواختی می‌کردند و فرابر رد سفید کف‌آلودی روی سطح دریا از خودش به جا می‌گذاشت. آب زمردی دریای داخلی ستو ساکن و شفاف بود، اما تلاطم امواج حاکی از آن بود که طوفانی در راه است. گهگاه از دور صدای بلند انفجار چیزی به گوش می‌رسید.